

مادری داشت، پیر و ناتوان.
 او مادرش را در بیش‌تر کارها کمک می‌کرد؛ زیرا می‌دانست مادرش او را بزرگ کرده است و خداوند دستور داده که همگی به پدر و مادر خود احترام بگذارند.
 او نامش اویس بود.
 اویس همیشه نام و یاد خدا بر دل و زبانش بود و به پیامبر خدا (ص) عشق می‌ورزید.
 روزی از مادر اجازه گرفت تا به دیدن پیامبر عزیز برود و چون مادرش به مراقبت نیاز داشت، به او قول داد که زود برگردد.
 با خوش حالی به راه افتاد و به مدینه رسید. به خانه‌ی پیامبر رفت، اما فهمید که پیامبر در خانه نیست و به مسافرت رفته است. به خاطر قولی که به مادرش داده بود، در مدینه معطل نشد و زود نزد مادرش بازگشت.
 وقتی پیامبر از سفر بازگشت، فرمود: «بوی بهشت از جانب یمن می‌آید.»
 آری اویس، اهل یمن بود.

آیا می‌دانید

ما نسبت به مادرانمان چه وظایفی داریم؟

حالا برایم بگو



چرا پیامبر (ص) فرمود: «بوی بهشت از جانب یمن می‌آید.»؟



بهترین انسان

نام او محمد (ص) و لقبش امین است. مأموریت او، پیامبری خداوند مهربان برای مردم و هدفش، خوشبختی همه‌ی انسان‌ها و نشانه‌ی پیامبری او کتاب قرآن است. خداوند درباره‌ی او می‌فرماید: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (ای پیامبر) تو بسیار خوش اخلاق هستی. او حتی قبل از آن که پیامبر شود، لقب امین داشت. چون بسیار امانت‌دار بود. در سخن گفتن همیشه راست می‌گفت. به همه سلام می‌کرد. بچه‌ها را دوست داشت. با آن‌ها بازی می‌کرد و به آن‌ها احترام می‌گذاشت. به نیازمندان زیاد کمک می‌کرد و نسبت به همه‌ی انسان‌ها و حتی حیوانات محبت می‌کرد. خداوند به ما دستور داده است از او پیروی کنیم و مانند او خوب و مهربان باشیم.



حالا برایم بگو



اگر بخواهیم انسان خوبی باشیم،
چه کارهایی باید انجام بدهیم؟

شیر خدا

در میان کافران، مردی بود بسیار قوی و نیرومند.
او همراه با دیگر کافران آمده بود که با مسلمانان بجنگد.
به میدان آمد و مغرورانه مبارز خواست.



پیامبر(ص) حضرت علی (کرم الله وجهه) را جلو فرستادند. مبارزه شروع شد. چند دقیقه بعد حضرت علی پیروز و مسلمانان بسیار شاد شدند. آری او شیر خدا، شجاع و فداکار بود. حضرت علی (کرم الله وجهه) پسر عمو و داماد پیامبر بودند. همسر مهربانش حضرت فاطمه دختر پیامبر(ص) بودند. حضرت حسن و حضرت حسین پسران او بودند. مسلمانان پس از خلافت حضرت عثمان (رض) وی را به رهبری خود انتخاب کردند. ایشان چهارمین خلیفه از خلفای راشدین هستند.



کودکان شاد

در کلاس درس
شور بر پا بود
پنجره باز و نور پیدا بود
پرتو خورشید
بر چمن تابید
خستگی رفت و تنبلی خوابید

گوی خورشیدی
وه! چه زیبا بود
آسمان آبی
عین دریا بود

درس ما امروز
درس آزادی است
درس حق گویی
درس دل شادی است

آقا معلم
از عبادت گفت
از خداجویی
از صداقت گفت

ما همان نور
پاک انسانیم
تابش لطف
ذات یزدانیم

کودکانیم و
شاد و خندانیم
بندگان حق
از دل و جانیم

